

بیکار پروردیده تر مقدار از اوقات دو عالی خود را درست بصلوات پرتوسازه فرموده که خواهی گفت مرتعن و خود آنچه خواهی و گذشت را
لشی نماییم پس از اینکه فخر نصف خود را چه خواری و گذشت را گفتند ترا بهتر باشد که فخر شنیدن خود را چه خواری و گذشت را گفتند ترا بهتر خود را گفتند
خود پیش از برخوردن میگذرد اینکه نصف خود را چه خواری و گذشت را گفتند ترا بهتر باشد که فخر شنیدن خود را چه خواری و گذشت را گفتند ترا بهتر خود را گفتند
کیفیت صعلوایت مذهبی تقویت خود را این مطلب بعثت پیشنهادی کی احمد بن حنبل که عجده است که گفت پرسیدم از حضرت که یا رسول اللہ
پیشنهاد سلام از تو رسید این چیز نیک نیست زیرا که کیفیت صعلوایت برخوبی کیفیت فرضیه نمیباشد و قبول آن کار را که بستان مطلق بود
یعنی در نماز و غیر نماز فرمود چو بید المهم علی محمد کیا صعلوایت علی ابراهیم اماک حمید بید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کیا بارت
علی ابراهیم کیفیت حمید بید این روایت در صحیحین است و در سنن ابی داؤد و ترمذی وارد شده که کما بارت علی ابراهیم بجز نفع آن و این طریق
صلوات فتحار را امام شافعی و امام حسن تقبل است رحمه الله امام عظیم ابوزینیه کو فی رحمة الله تیرمذیین طلاق احتیاط خود را لیکن
بزرگواری الغطافی العالمین وزیر و امام مالک و رهبر عین طریقه فتحار است لیکن بجز نفع آن در صلوٰۃ و ایمان آن در برکت یعنی کیا
صلوات علی ابراهیم و کما بارت علی ابراهیم و این کیفیت صلوٰۃ کامل است برخوبی نمکور که واقع نیست که المهم علی محمد پاصل
اللهم علی محمد پاصل اللهم علی النبي و سنت او ایش است که جمع کنند میان صلوٰۃ وسلام و اقصار برکتی کیا نمایند و محمد پرسید خداوند
که گفت پرسیدم از حضرت که چگونه صعلوایت برخوبی فرمود بکو المهم علی محمد عبدک و رسولک کیا صعلوایت علی ابراهیم و بارک علی
محمد کیا بارت علی ابراهیم رسیده روایت ابو حمید سعادیست که گفت صحابه گفتش بیار رسول اللهم چگونه صلوٰۃ برخوبی
اللهم علی محمد و علی ازواج و زریمه کیا صعلوایت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی ازواج و زریمه کیا بارت علی ابراهیم اماک حمید
محمید و زریمه امام شافعی مطلبی فضل صحیح صعلوایت اینست که المهم علی محمد و علی محمد عبدک بذکر الداکر و علی وکلا غض عن ذکر
الاعاظون و بعضی از محققان حدیث گفته از افضل ایش است که جمع کنند میان طلاق احادیث نمکوره و ایمان تمام الناظم
گنند و چنین گویند که المهم علی محمد عبدک و رسولک النبي الامی و علی آل محمد و از اواجه و زریمه کیا صعلوایت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبي الامی و علی آل محمد و از اواجه و زریمه کیا بارت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
العالمین اماک حمید مجیدیقا مادره فاعده اهل حربت آنست که رتبه شیخ با علی پیا شد از مشیر و غیر صلحی اللہ علیه واله وسلم
شرف و افضل انبیاء و مرتضیین است پس چگونه صلوٰۃ برخوبی شیخ بود صلوٰۃ بر ابراهیم علیهم السلام اصله اصله و اللام و علی
ازین شیخ بعیند جواب گفته شد اول آنکه مراد شیخیه صلوٰۃ هم برآں پیغمبر است بعلوٰۃ بر ابراهیم وآل وی و اللام علی محمد
مقطوع است از شیخیه وآل متصل است با آن دوام آنکه صدر این صلوٰۃ از حضرت ائمه آل دار و که میشان از آن بجهه پیا شد
صلوات و میگرد که دوی افضل اولاد آدم است سو هم آنکه کاه است که شیخیه از برای تشکیب و مساوات پیا شد خاصاً بخود را است
زیر ای اولاد کی اوصیها ای نوع و میگنین من بعده واقع است پس معنی کلام راجح باش شود که اجعل لحمد و الصلوة

بیار از سپهانیار و آشیانی شد از سلف صالحین امکنه اینجا دران بای پیشوند پوست از آن بدل کنی تا در حضرت فرموده بدرستیک اقرب
هر دمین و احتمال ایشان بیش خواست هر کسی هست که بشر در و دیر من فرست قدر دنیا تی آنکه فرموده باخواه ترین شما از اهم حال قیامت
دو اوضاعی ای کسی هست که بشر من صلوات فرست دو دم آنکه فرموده فرمای تی ایست چنانچه در حض کوش برین ندو غایبند کردن
ایشان را نشنا کم الای اینکه بسیار صلوات بمن فرموداده باشد سوم آنکه بعد ایشان عموں ای اعاصی گوید که شنیدم از رسول اصلی ای
علیه آرزو سلم که میگفت هر کرس که کی نوبت رود من فرمود حق تعالی باز ای آن دو رحمت بر عذائل گرداند و دیگر ایشان
آنکه دو خطا ای زیوان علی و محوسات دعوه و در بجز بدانی و در بیشت بلند کرد اند چهارم آنکه از این طلایف انصار که مردمیت که گفت
رسول ای الله علیه و آله و سلم از حیره شریف بروان آمده از خرمی و سرور در پسره پر نور وی پیدا بود و نعمت مار رسول الله بجهیزی خرمی
چهیست فرمود جیرسل آمد و گفت یا آنکه بدرستیک پروردگار لوم بگوید ترا خوشنو دنیک و اند ایشان چیزی کیم بر تو در و فرسته الامک
دو رحمت برو فرمودم و تیمی احمد سلام بر تو فرسته بکیم ای آنکه من فرملا صبر و فرمودم چشم آنکه از زید بن الحباب می رویست گفت
شنود صه از رسول خدا اصلی ای الله علیه و آرزو سلم که میگفت هر کرس که گوید الله هم صل علی محمد و ایز ای ایشان اقرب عند که دیوم قدری و بیست
لشقا عتی داز امام سعیل بن برائیم هرزی کی از تلامذه امام شافعی استدحشها ای ایشان منقول است گرفت امام شافعی در جعفر موت
در واقعه دیدم رسیدم با اهل ایشان بکس پایی گفت گذاهن هر ایام هرزید و فرمود آامر تعظیم و احترام شناسم پر پشت مردمی خدا
دایم در ایجاد نزد و نشانه های ایشان پایشند هر کرس صلواتی که پیغمبر صلی الله علیه و آرزو سلم فرموده ایشان گفت
انیست لله هم صل علی محمد که اذکره النازرون و کمال ایشان عرض کر و العاقدون و از بعض رسالت منقول است گرفت در دریا پیچیده در شتنی
دو و کمتر با دی بی پر خاست که آنرا ایلایی میگفتند و میان ملاحان کشتنی چنان شمرت و شست که کسی ازان با ذیقات یا به قلق و ضطراب دین
ایلک شتنی ایشان بکسر کی از خود غص شدند همچو کی از خروش برآور دند و گندگیر را و داعی میکردند اگاه دران ای شنا عاس بین غلبه کرد
و پیغمبر رسالت شده بیشتر ایله علیه و آرزو سلم رسیدم که میگفت با ایلک شتنی گویی تا هزار نوبت این صلوات را بر من فرموده ترک
الله هم صل علی رسیدن محمد و علی ایل رسیدن ای محمد صلوات تجین ایه ای من حیج لا ایه ای ایه
من حیج ایه
شده ایل کشی ایل واقعه خویش خبر و اگر و اید رسیدم کی ایل صلوات شخون ایشان دهنیز رسیت صد نوبت تمام شد و که با او
تکمیل یافت خلاص شد کیم و از جمله فرماید صلوات آنکه مصله ای این دلت پیش شود که پیغمبر ایله ای الله علیه و آرزو سلم در واقعه بیه
د هر کرس که آن خدمت ایل واقعه بین چنان است که در بیداری دیده چه صحبت رسیده که آن شر فرموده هن افی فی الماء فقدر ای
قان ای شیر طان لایمشنل بی ده هر کرس که آن شر را دیده ایمید چنان است که آتش دونخ نه بینید لیل حدیث جابر بن عبد الله
انصاری که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آرزو سلم فرموده لاتمسن لذار سلیمانی و دنیا من را کنی و گویند میان آن شر دا بلو کسر
صدیق و ستور بود که کسی پیش زنید روزه معرفی ایمه حضرت ویرامیان خود و ای پکر غلبه شد صحا پیه محجب کردند چون اندر از مجلس پیغ

زفت فرموداین هر داین صلوات بمن فخر شد که الهم حصل علی محمد کما هوا به الهم حصل علی محمد کما
شجب و ترضی ره و آن سلف منقول است که هر کس کلین صلوات که الهم حصل علی وح محمد فی الارواح علی جسد محمد فی الاجساد علی
قبر فی القبور هفتاد بار گوید البته آن شرک اور واقعه بینیست هزار و یک توجه تکفیر فرمیم باز و در وست ما همین صلووات است فی مسلمان
باب سوم در تسممات و مکملات فن پیرت و درین باب کشت فصل است

فصل ول صیان عده از زوایج و سرمهای پنجه بصل اللہ علیہ السلام و شرح حال کیتے فرموده اند که فرموده من کارچ
ترئی نخواستم که سرچ کیلے از دختران خود را پمپردم نماید میں الا آنکه بصل آمد از درود و رکار من هرا یا بن فرموده اباب سیر حجت
که آندر را دو از ده زدن بود که با ایشان قاف فرموده اند آنچه ملکه باز و متفق علیه و گمی مختلف فیہ است که از دیده بوده یا سرمه چنانکه دین
فصل علوم شووانشاد اول خدیجہ بنت خویلید بن سعد بن عبد العزیز بن قصی بن کلاب و قصی نسب و پسر
پنجه بصل اللہ علیہ السلام و سلم و متصال مشیود و وکی از اقربت و جات آنحضرت هست با اوانز روی نسب از اولاً و قصی غیر از خدیجہ
و اس حدیث دیگری که انجواسته و گفت و ام من هست و اور وفا طمیر بنت زا بد تو عن الاصح از بنی عامرون لوی بوده و خدیجہ اول
زن علیعیت بن عایین بن عبد اللہ محخر و حمی بود و دو فرزند داشت پسری و دختری و بعد از وی ابو البرین لنباش بن
شمار و عتمی اور راجه ایشان است و اسکم ابو یازمیک بقولی زراره و بقولی زبیر و بقولی هنده بوده و خدیجہ ایشان و کی نخود فرزند پیدا شد
الله و مهند رسول علی اللہ علیہ وآل و سلم لعدان انکه خدیجہ راجه است هند را تربیت می فرموده نقابت از هند که میگفت انا اکرم

لقت و صوت حال باز گفت خدیجہ با خود نمایش کرد که غالباً این تاویل خوب است زیرا کاران مرد عربی دلکی و قدرشی و آشی است و ناصم او محمد است و نمیتوانی خوشی نمایور و دلی صادق القول این سبب است که کویا آن پیغام برخوب و مفہوم است پس آن خطا بر اقبال خود و باشرفت فراز سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آله و سلم شرف شد و شرح خطبه ترجح انجھرت هزار او خاطب کرد ابوطالب مجلس عقد خوانند و عصیان هر وی در باب سایق مذکور شد و اول نمی کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم خواست و بود و دران مان و چهل ساله و حضرت بیشتر پنج سال بود و آواز انس فراز ذکر و اذانت تماصها ز و بودند الا ابرا ای هم که از مار قیصر طبیعت بود و سید عالم صلی اللہ علیہ و آله و سلم از جمیع عایت چانپ او پرسرو پیغمباز خود است خدیجہ بر لمنا قبض فضائل ایسا و اول کیمکه بالتفاق شرف سلام منیافت تقییون حضرت نبود و مال خود را در رفق او اصرف کرد و می بود علی بن ابی طالب که مطمئن شد وجوده و ایت کن از رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم که فرموده بیز سارک صیرکم و خیر سارکه احمدیجی و آذان بن عباس صنی اللہ عزیزها هم خواست که رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم که فرموده بیز سارک عکان و خدیجہ بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و ایسره بنت هزار حکم زدن فرعون خواهند بود و در عدالتی که فرموده سیده ندان بیل بیشت بعد از میرکم بنت عکان فاطمه و خدیجہ و آسینه ای فرعون بست و بحسبت پیوسته ای ابو هریزه در ضمی ایلر عزیز که گفت جبریل خبر فرموده بیز سارک صلی اللہ علیہ و آله و سلم مدد و گفت ای رسول اللہ ایین خدیجہ بنت کرمی آید و برا کو ظرفی برآزاد اصم ایضاً عجمی آید و فرعون بتو رسدا و ایزی و در کار او و من سلام ای سارق بشارت ده و پیر ای خانم در بیشت ای زیکل کوچو رجوفت کردان خانه پیش خصوصی و بخشی بود و فرماده ای ایکم که چون حضرت سلام از حق تعالی و ای زیکل بیل بیز بسیار سایید و می درخواهی گفت ای ایلر یه و سلام و علی جبریل سلام و علیک بیل رسول اللہ السلام و حضرت اللہ و پر کاش و علی من سمع سلام الانشیطان و علیکم اگر فهم اند و زین قصیر میل است بر وفور فقه خدیجہ و حدت فرمم و ایان حیثیت که گفت و علی ایلر سلام ای هم که ای عیش ایز صمی ای و تشهید گفت سلام علی اللہ و حضرت فرمی که دایش از ای گفت ای و فرموده ای دعا عالی سلام است بگوید ای ایلر لند و لصلوات و لطیبات پس خدیجہ در زین قصیر بجودت فرم خویش دیدی که سلام بر خدیجہ تعالی روزی خی توان کرد و خانم که بر مخلوق ردمیکنند زیرا که سلام همیست ای سارکه ایلر بیا و هاست و سلامتی و هر سیم که دیدی ازین دو معنی صدراجیت ایان ندارد که ایان معنی روکنند بر ایلر تبعیچه سلامتی از و مطلوبیت حاصل است بیز دلات بیکنند بر آنکه چون کسی بشخیه سلام فرمد ای زی خص ای هم ایان کسے بیان و هم بر آنکه سلام ساییده سلام باید گفت و ایلر اعلم از عالیشہ صدیاقه عرویت که گفت خیر بز و ممن پر بسیح زنی مثل غیری که بر خدیجہ بز هم با وجود آنکه و قتنی که من باشرفت فراز حضرت مشروط شدم و در حیات ببود ای زی سیاره ای زی ایکردن آن شر فراز و ایکاه بود که کوئی فتنه ای میکشد و قحطی مطلع میباشد و بزنافی کرد و ستان خدیجہ بز و ندیم فرماده ای زی خیرت با ای میگفتم که کویا ای سیح زن خیر از خدیجہ ببود و در دنیا و آن خیرت بیز مود و بسیار صفات خوب ایشت فرم زنان هم را ای زی و حاصل شد و نوبتی ای خواهی خدیجہ بر خانه آمد و برسیل سنتی ایان در خانه را بکوفت پس خیرتند خدیجہ برای ایکرده و مضر طرف فرعون ایک شد و در دنیا ای آنکه پیش و مشرک گشت و گشتند باز خدیجہ ای ایز ای ایکردن ایان من خیرت بر دم و لغتم سچندی باید بخوبی ای زی ایک تشریش کنی که ای زی فایض پیغمبری ای زی ای زی بر دهنی و نیانند و شکر خویش گذاشته ایم ببود و تلقیتی کوش

از دو پیشنهاد خضرت و غرض شد چنانکه موئی پیش مسحی در حکمت آمد و فرمودند سوگند که بمناسبت زیست و تبعیج زدن خداوند تعالیٰ
میانند دعا یابان در درین وقتی که بهر خروج کافروند و راست گوی داشت مراد قیلیک به مردم تکذیب من یزدکنده مواساه نتوانند
بمال خود با من قیلیک به مردم صراحت میباشدند و خدا تعالیٰ هزار دی خرندهان را دعایش کویدیا نفس خوش گفت که دیگر هرگز
خديجه را پيبي يا دنگنم در را يشي اگر گفت و اشکده گير هرگز با تو درباب خديجه ختاب ننم و گويند و زاده ذفر که ما شطه خديج
جو و بمزد رسوان صلی الله علیه و آله و سلم آمد و میرا کاره از نمود و فرمود این نیست که در حمله خديجه بخانه کامي آمد و بدست سرمه
در عهد زاده ایمان نهاد و درین قصه دلیل است بر صحبت حدیث من احسب شایا احب محبو به و مایشه مایخان به
روزگر مجنون گلی بدیدند و داشت همانش جمی اواد و کروان سگ میگشتند که فرمودند مجنون هر تو با این سگ پیشست پا گفتار و ز
بجوسی ایشان بگذسته ایشان هر سال فرات خدیجه خلاف داشت واضح آنست که در سالهای رمضان سالی هر چهار بعد شتم ماقع شده
و در مقبره هجوان مدفنون گشت و خضرت خود بقیه وسی در آمد و دعا خیر پر کرد و همانچنانه هنوز فرض نشده بود و آن شتر بفوت و
بسیار ملول و محظوظان گشت خدیجه دران در فرنگ و ففات یافت شرحت فتح ساله بود و در هرسوده بنت زمعان بن قيس را بخدر
بن عبد و دین فخر بن مالک بن حسل بن عاصم بن اوسی بن عائمه شریعت العاشر ترلب و پس خضر در لومی متصل میشود و گذشت
اما لا سقوط وارد میشون بنت قيس را بن عصر دین بیدن بیدن خداش بود و سوده و رکه در اوائل بعثت سلمان شده و داد
دل زدن پسر عزیز خود سکران بن عصر دین عبد شمس بود و داد میپرسی داشت عجمدار جمله زمام و در حرب چلاوا کشته شد و جلوه
نامه قریبیت از فرسی خاریس کلان حرب بخواجه قیم شده و سکران را در صحی پیغمبراند و سخوه با سکران بجیشه خضرت خود و بیان
بدتی پکر موادوت کرد و در داقعه دید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجانب و آمد و پامی بگردان و هناد سیدار شد و شوهر هزار دار
خوش خبردار گردانید سکران گفت اگر ریست میکوئی من خواهیم مرد و محمد ترا خواهد خوست بعد ازان و دیگر بار در داقعه دید که
دی میکری کرد و همراه از آسمان بر کوشا تواند کان واقعه را نیز با شوهر گفت گفت اگر است میکوئی عذر قریب من خواهیم مرد و از شوهر
خواهی کرد و همان و ز خسنه شد و بعد از چند روز رفاقت یافت و سوہ خلیه بماندند را در سال و هم زیوت بعد از رفاقت خدیجه پوش
از تزوجه عالیش رهبر قول بمحیجه پیغمبر داشت و هر شصت چهار صد در کم کرد و چون کبر سن خواهد یافت و سال هشتاد از هجرت طلاق میتوان
لایقول بعضی دیگر قول صحیح اراده طلاق شکر شجاعی بپرسانه اگر زنش است و قیلیک بخانه عالیش ره ثغیریت میداد و گفت یاد رسول الله
هر طلاق مده بنا بر قول صحیح بگفت باهن بجعت کن بنا بر قول ول کمن بتوانیم طبع از هم و آزاد میشوند لیکن بخواه
که قدر اتفاقی است در زهره از زوال تو محشر شوم در نجعت خود را بخوبی تو عالیش بخشنیده هم خضرت ازان قصه در گذشت عیایا با او حسبت
کرد و گویند شوه کاهه کاهه با آنسو رخختان سیگفت او را بخند و می آورد بشی از عقب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمانگذار و صبلح
با از و رکفت و میش از عقب تو نماز میگزار و هم کوئی بعایت طویل کردی چنانچه من هنی خود را کفرم از زرس آن گه خون از
بنی اس دان کرد و خضرت متبسم شد و از ابو هریره و فهر و لیست گرفته سول صلی الله علیه و آله و سلم در حجت الولع زدن خوش برج بر د

کافرگان نہ میں بیش غایبی پڑی جلی ابودم عازم خوشیں بین پوچھنے کا کہ درخواست کو خوبی کی بدلا دی و بعد کفر خوب
خوشیں کی کردیج اور اادر عالی قبض کر دنکر میان رسید و شش بین پوچھنے کا کہ درخواست کی فاتح فرم کہ درخواست
پنهون گفت و لان موڑ ولایت میکر را کہ حضرت ابا صدیقہ محبت الفتنی بود کہ باس از زوجات نداشتہ و بجهت پیو شے
کلار رسول صلی اللہ علیہ اک و سلم پیو نمک دوستین او میان نزد توکیت فرموده عالیشہ لفتنی از عروان فرموده دی
وازانش بن لک حرم ویست کہ گفت اول ح وستی کہ در اسلام پیا شد وستی پیغمبر پوصلی اللہ علیہ اک و سلم لہا شد و دیج
اخبار دار دشید کہ هر دم فرستت نکاو میداشت کہ بدمای ای خود را در نوبت عالیشہ فرمای خضرت فرستن و مقصود ایشان
از آن خرطوب فدار رسول پوصلی اللہ علیہ اک و سلم فذان آن نزد توکر و دلود نگر و می عالیشہ و خضرت دسود و صفیر و گوشنی کی
اصم سلم و مسلم زوجات آن خضرت صلی اللہ علیہ اک و سلم کیں گردہ اصم سلم کی گفت دلسر بکوی تا بام حم گویید کہ کرس کن خواہ
کر پیدا پرسول صلی اللہ علیہ اک و سلم بدان پیدا پرسور دنخانہ هرزن کی پاشد دنوبت ہر کدام کم کی بود اصم سلم پیو شرکت
کرد و گفتند مان تو چین میگویند حضرت فرموده صادر باب عالیشہ ایڈا کن پیدا سیکر وحی در جامہ خواجہ ندان بمن نبی کا بدلا
عالیشہ اصم سلم گفت اتو ب الی ایک میں ندا کسی بار رسول نکل دیش نان چون اصم سلم کی بیوس شدند فاطمہ زهراء رضی اللہ عنہا
پیرو آن خضرت فرستادند تادران عرب ای خن کرد فرموده دخترک من دوست نمیداری تو ایچ من دوست می سیدار هر فاطمہ
گفت می دوست پیدا فرمودیں دوستدار عالیشہ ایڈا ایڈا عالیشہ ثبوت پیو شرکت کہ گفت پیو شرکت دلسر بکوی اللہ علیہ اک
و سلم کہ کیت جب ای فرمود کعقدۃ الجبل پس گاہ گاہ ای خضرت می پیو شرکت کہ کیت العقدۃ دلسر بکوی اللہ علیہ ای حما
و ای خلار پاسنخ متفوست کاشنیده هر دی را کہ در باب عالیشہ سخن ناینیده پیو شرکت عمار گفت اسکت تقوی و حاتمہ ایقان
فی حییۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ اک و سلم اندیز وحیتی لجنیہ و امیر المؤمنین عخر طایب و نران خدا گفت خود یعنیں ظل ایف
ہر کرس میکر دیا ہر کلی ندان پیغمبر پوصلی اللہ علیہ اک و سلم و همہ را فریم گیمیں کرد و بسا عالیشہ دواد و هزار دز کم مقرر
گفت دچبیر خمیر خدا بود و مشرق کہ ای کاپتا بیعین سہی و تفیک کہ عالیشہ صد لقرضا دیشی روایت کردی میگفتی خدیعہ دست
بنت اصہر پیو حبیبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ اک و سلم و بروہی کشی حبیبہ جبیلی اللہ المبرة من ایسا رواز عالیشہ دویستند
گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ اک و سلم صراحت فرموده عالیشہ رسالہ بود و دوست و قیکر پاسن زناف دنکر دن رسالہ بود و دیو بخشنہ
بانی میکر دلسر بچون بزرگ می رآمدی دختران زومی خرم میداشتند و ای پیش من بچوں پیو شرکت دخترت دعویی بانی
پیو شرکت و ایشا زاییا بین بازی میر اندتا ایس بانی میکر دلسر بچانی منتو شرکت کہ گفت میگفتی عالیشہ صلی اللہ علیہ اک و سلم و دی
بند من دلسر دلسر کیا خود را دلسر کیا خدا نہ مادہ بود و دلسر پیو دلسر بانی دنیا دلسر کو شرکت دلسر دلسر دلسر دلسر
جیہتی بزرگ دخترت فرمودا ای عالیشہ ای پیو شرکان یعنی میگفتی ای میگفتی ای میگفتی ای دلسر کو دلسر دلسر دلسر دلسر

که پس از پادشاهی خود گفته گزشنید که امیر ایمان انسان بودند که مرآ نهاد اینچه بود و حضرت شیخ فرموده بخواست که وید اینها نویجه و می
نمود و هم از وی معتقد شد که گفت رسول خدا صد ایمه علیه السلام دسلی این گفت میدانم که تو از من کسی خوب شنودی و کسی غصه
گفت نه بار رسول اشناز که امید اینی فرموده بخون خوشود و می سوکنید صیخور می میگویی ادب محمد و چون زین خشنای سیکویی را در
بر اینهم گفتند از می فرمودند که این گفت رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم این گفت میدانم که تو از من کسی خوب شنودی و کسی غصه
تو هر گز تغیر نمی یابید و هم از دی معتقد است که رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم این گفت اعایشه اگر میخواهی که میدیر چشمی سی
و میمی حق شوی باید که چنان معاش کنی کی کاز دنیا تقدار زاد را بکی ترا که قایمت کند و پیش جامد را که شمری می باشد که بران حصل
خانی و پروردز را باشی از مجالست با افتخای او تو انگران در دوایتی آنکه عایشه گفت پاپ غیر بصری اللہ علیه آله و سلم گفتند همان کاتی که خدا و
تعالی هزار بیشت زان و از واج تو گرداند فرمود اگر اینچه تبریز خواهی از بایی فردای پیش طعامه از خیر و مساند و پیش جامد ایند از تا و حمل
بران زنی و باید که زاد تو از دنیا بقدر زاد را بکی بود و لاجر می بود که نصیحت حضرت کار عایشه در این شمار فقر برخاسته بجا می سید که گز
د خیر و نساخت چنانچه از عروة بن ازبیه هر دوست که گفت دیدم عایشه را که بهزاد هزار در حمل الصدق نمود و گوشه پیران
خود را و حمل زده بود و گویند عیبد اللہ بن ازبیر در رامض حکومت خود برای دشمن فرستاد پس سکم در مجلسی طبق طلب
و تماصر آنها را برآورده فخر آقامت نمود و دران روز و نه دنیا بود و چون از قسمت مانع شد وقت افطار در آمد باکشید که
گفت طعامه باید که زدن بکشان چشم مقداری خرما و نان آور و ضمیره حاضر بود گفت یا هم مفہمی ازین یا هم که در هم که اتفاق گرید
شواستی که در بین گوشت و هری و بان افطار کنی گفت گرسید این عید ادی چنان میگردید از این فضل و کمال بحیرت بیو که زبان
محیر بیان حضرت در شان و می فرمود فضل عایشه محل اشاره گفتم اشاره علی سار الطعام کویند هر دویستی متابعی بود که پیش از
در همچی از زید و روایتی آنکه هر دویی از این حمل در هم بود و حضرت آنرا فرض کرد و شیوه نموده روایات صدیقه در کتب معبره و دویش
دو دویست و دویصدیه است از اینجا متفق علیه صد و هفتاد و چهار و فردی خار و چهار و فردی شصت و هشت و هشت
در ساره کتب و خلقه کثیر از عجی برقا بجهی از دویی سوی داری داشت و دارند و گویند چون دیرافت و قات در رسید این عباش بر و می
در آنها گفت پیش از بازتر اکنون دچهربولی ایودی و گیری خیار ته نمود است و بر ازت ذکر که تو از انسان نازل شد بعد از این
آن عباس بیرون رفت بعد اندیشید از بیه در گرد عایشه گفت این عباس برین شناخت دوست نمیداشت که این دویی از من
شما گوید که اینی من و خدمتی بودمی که هر ایمه بینندی و کاشمی من که خوش بودمی که اینی که اینی باذکر دمی که اینی من
خلوی شنیده بیو و گویند در چین و ذات گفت چون هزار رفون بیچیده که وان خود از من هر اور قدر در آور و چون قبر را بمن است
کند و می آزاد پاشردی آورده اند که چون ظالیمه که میگفت از دنیا تعلیم کرد و فراید از خانه و می برامد این هم که نموده شرست دنیا ز و
شدن و کشیده باز آند و خبر فراغت را مانید اهتمام نموده گرایان شد و گفتند چیزی که میگفت حق تعالی چندی بار در دی میان آدمیان بود و می خوبید
که ایمه علیه و آله و سلام بیان پرخواه و تکیت و می شبیه شنیده بیهندگم باور نهاده ای میگفت پیو بیهندگم از این

شیر شش هزار عرض که خیر بزم میان شیر پر پشت و آتش را می بیند در جنگله و می خواهد بر جنگله دو کل پیغمبر و گندار داد و پس از
آن گشته خیر و کامران محمد بن جبی بکرد عید امداد بن عبد الرحمن بیان کرد که نهاد رضی ائمه تعلی عزیز اجمعین از این خان اصیل
بود که پس از خیر ای خان بیون خیر ای اخیه منه تنفسه ای اتریحی می سال زیارت و اول نبوة و اورده آنکه هر دی از دی سوال کرد که معنی
علم ای محسن در حواب گفت اذا علمت اذکر سی هر گفت فتنی اعلم ای سی گشت اذا علمت اذکر محسن و گفت اذیکو اقیع

چون من بعیر صندوق که شوهر دیگر نکنی و خود را در حجت نهین از می انجاگه گفت باز خدا باید باش من ای مسلم ام اصر و می روزگار که
بپسر از من بود و او را اید آخوند و مکنین انسان نه امام سلمه گویی چون ابو سلمه که به پسر خواهد بود نسبت
او باشند و بعضی از روابیات وار و شده که امام سلمه گفت از سفر صلی الله علیہ فیکار و سلم شنید که فرمود چون برس مریض
حاضر شوید خیر گویی کرد پس از این چون میگویند ملا که آمین همچوی دیگران ساعته هر چیز شنید که فرمود چون برس مریض
علیه آر و سلمه فرمیم پس گفته ماری رسول اللہ بدستیکه ابو سلمه فوت شد و فراق او پیغمبر کوی فرمود گبتوی اللہ یا علیکه آر و سلمه و میریم
من عقبی حسنه باش دعا قیامت نمودم حق تعالی عوض بپسر از ابو سلمه بین این ادوار آن رسول نباید ابو صلی الله علیکه آر و سلمه و میریم
آنکه چون ابو سلمه وفات یافت حضرت بن جانه امام سلمه آید و تغیرت کرد سانید و فرمود باز خدا یا اند و دیر ای اسکنیم و دیگر صیبت
او بکن و حوض بپسره بود و میخان شد که حضرت کرد و بود **نقلاست** که چون عده وی منقضی شد پسر کیان ز ابو کر صدیق عمر
فاروق رضی الله عنہما و میخواستگاری نمودند خطا برخورد که اصم را قبول ننمود و بیان حضرت و باخطبه کرد گفت هر جای
پرسول اللہ و مکن من عورتی اصم کلان سال و فرزندان شیم و غیرت بسیار و ارم و تو زنان جمیع میکنی و دیگران که اولیا می من
حاضر نیستند پیغمبر صلی الله علیہ آر و سلمه فرمود اما آنچه گفتی هن کلان سالم عمر بن از تو مشیر است وزان را اینچه عجب نیست که
زنان هر ده کلان سال تراز خود شود و با چه لفظی تعریف می کنند که ارم کمال و تبریزیت شیخان بپر خدا و رسول است و آنکه گفته عجیب نیست
که هر ده کیز تراز خود شود و با چه لفظی تعریف می کنند که اولیا می من حاضر نیستند ترجیح کرد اصم از اولیا شهزاده فایض شیراکه و
شخواند و اشکه و مجنون ضمی اخواهند بود و پس احمد سلمه با پسر خود پیش گفت امی عمر پیغمبر و هزار بار رسول نخده اصلی الله علیہ آر و سلمه
ترجیح کن سعی را در را بر زنی ایچه شد و هنوز پیرزش برآورده نیستند بود و این تقصید رشوال سال چهاردهز پیغمبرت واقع شد و همه
متباشی بودند و در حرمی از زید و قدر و شیخی آنکه حضرت فرمود از آنچه قبل از خواهش تو داده ام پیغمبر که کنم از اصم سلمه پیشند که بآن
مان چه داده بود گفت کیست آش و دسیو و بالشک که پیشتر خواهی بودند و خانه زینب ننت خانه کرد و زنان نزدیکی و فوات
یافتند پو در آن سکون احمد سلمه مضر فرمود چون احمد سلمه این خانه در آمد خیو دید که مقداری بخود شست و یک شکنی کیست آش قدر
در لان آسیا طحن کرد و مخصوصه در ساخت و در لان دیگر کرد و پایه پیغمبر کند خشت و بر بالای آن ساخت و طی ساخت و پیغمبر خشت و ز
و طعام دینه احمد سلمه آن بود **نقلاست** که رسول صلی الله علیہ آر و سلمه پیش وی سرمه روز توقف کرد بیان خواست تا قسم
ر رعایت کند بر خاست تا بیر و کن و دام سلمه فرمود امنی خضرت را گرفته فرمود لیس بک علی اکسیوان شنید که بدقیقت عنده
و صدقیت عذر نهی این شنید که درست قاتل شان و هرویست که حضرت می فرمود ادان لعایشه منی بجهت ما زل
منی احمد و چون احمد سلمه انجو است از وی پسید افعل شعبه پیچ جواب نداد داشتند که احمد سلمه از زد وی مذکور است
عظیم است گویند آخرین از زنان رسول کرد وفات یافت و گوید در زمان این زیدین معادیه بعد از قتل امیر المؤمنین عین همی احمد
عذر و گویند چون خبر قتل از پاکیزه ادیبا هم سلطنه پسید پاکیزه عراق رعنی کرد وفات وی در سال شخصی دیگر می پنچاده و نه از

از جمیع شیوه‌های پیشگیری از بردگی خاکستر و دستگیری متفق نهادند که هشت دوچار رسانیده و بودجه ریات امام سلطنه در کتب
سنده اول رسیده و مهتماً دو هشت حدیث است از آنچه تفقیح علیه سیزده حدیث و فرد سیخانی سی حدیث و فرد سلم سیزده حدیث
و تحقیق در ساله کتاب هرویت هفتم ترتیب بنت جبیش بن رباب بن عمیر بن بصیر قریج توان کشیدن دران این سبدن زنست
بن مدکد و ناصم وی اول بزر بود حضرت تغیر داد از این زنیب چه برخ شعریت بترکیه صاحب شکم که مقتضی آین کرمیه که لاش کو
الفشک کنم که کیه نظر کرد و کنیت وی ام الحکم دارد و می‌خواهد رسول میهمان بنت عبدالمطلب بوده اور ده آنده کله اول زنیب بن پیدعی شد
که نه نداده اطلاع داد و حضرت اوس است در ماه فروردیه مسأله نخوازید و حضرت اطلسه که آندرز شد از این در زمانه از

یعنی با کنایه مخدود قبیله گفته هر آنکس سعی کرد از عاصم کرد و بروجت تعالیٰ بر وحی اینچنی با اسلام و توفیق متابعت تلویت عاصم کرد و دنبه
و بودی پر نگذار خردید و آنرا دخنوده و بفرزندی قبول کرد و بودی اینکه همار بر خود زدن خود را بترسل نه خدا می تعلی و پیمان استی
مغل خود چیزی را که خدا از دنیا می کند که آنست یعنی آنرا که زینب اخلاق و جات تو خواهد بود و تریستی که از سخنان صرسی
و خدا می تعلی مسرا و از تریست بانگاز در می ترسی از عالیتیه صدیقه و انس بن لک فتحی اللہ عزیزها می دلیست که گفتند اگر پیغمبر
صلی اللہ علیه و آله و سلم چیزی از قرآن پیمان کردی این آیت را پیمان می کرد نقل سعد حون عدت زینب منقضی شد
پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم زید را گفت بروز زینب را برای هم خواستگاری خانی و حکمت و تحقیقی می دیگان کار
تواند بود که هر دو همان نیزند که آن تصدی بسیل قدر واقع شده بی رضای نید و معلوم شود که در دل زید حبیب زینب باقی بوده
باشی خوش بوده القصر زید بمحبوب فرموده از سر صدق و خلاصی و ای خود و حون بخانه زینب در آمد وید کرد و می
آزاد خمیر سیکم آزاد گوید زینب در حشتمین چنان بزرگ پیغمبرت منود کن تو اسم قدر و می تکاد کرد این بطریق قمری بسیار
در فتحم و گفتم و شریت باد ترا که رسول صلی اللہ علیه و آله و سلم هر افترستاده هما ترا برای اوی خواستگاری کنم زینب گفت جواب
من سخن پیچه چنی تو ام کم گفت ناآقیمه با پروردگار خود مشورت نمایم پس برخاست و بسیاره گاه خود رفت و سرسری
بعض رتیاز بحثت بی ایناز بر دو و بعضی از روانیات وارد شده که در گفت نماز بگزار و آنگاه مناجات کرد که اللهم ان رسول
سخن طبله غان کشت ام از افراد چنی بمنه لعنه خدا از دنیا بدرستیکه سفیر تو هر خواستگاری مینهایم اگر من شایسته او یک مرد باشی از
دو خواهیم ران و قضاو اینه حق و ظرا امازل شد گویند پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم در خانه عالیش بود و با اوی سخن
آزاد خواهیم ران و قضاو اینه حق و ظرا امازل شد گویند پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم در خانه عالیش بود و با اوی سخن
از قول وحی بران بحضرت ظاهر شد و بعد از اینه حق و ظرا امازل شد گشت و اکن و میگفت که بیت که زینب و داور اشارت و به
که حق تعالیٰ بیشی نیزه بجهت داد و آنست همراه ای اجنبی اند کی درین و میه حضرت بود و بید فی زینب اشارت بسیاری داد و گفت
زیور عی که بودی بیو بیمه داد و چند شکری بیقدیم رسانید و نذر کرد که در هار و زدار و ای عالیش صدیقه منقول است که گفت
با خود اندیشه دشکه زینب زن بحاحب جمال هم میگذاشت و را بپیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم در آسمان استند و او باشی و چیزی
اعتنی از خواهد گرد و هر دلیست که رسول صلی اللہ علیه و آله و سلم کی اون بخانه زینب فت در حالیکه وی سر پر پنهان بود و گفتند پیش
الله عی خطبه و بی گواه فرموده اند امروج و بسیار اشناه و دفعه ای اینه حق و آنی و میگفت که طعام و لیبری زینب خوت کرد هم پس گرده که همی اند مده طعام
و من مالک شد گویند پیغمبر صلی اللہ علیه و آله و سلم هر افترستاده ام و هم را طعام و لیبری زینب خوت کرد هم پس گرده که همی اند مده طعام
متعامل بیکردند و پیش از میرفتند تا بجزیه که رسید که دیگر کسی را نمی یافت که طعام خورد و بعضی از روانیات وارد شده که این
بهمه طعام را زیک گوییست بیود که در ویمه زینب کشته بود و چنان همچو و برد هم بود و راشی از انس آنکه گفتند پادشاه اسلام
بهمه طعام را دخرا و قریت و رد خون ایستاده زینب تریب نموده بخند امکه آنحضرت را وابیل و را کفایت کن و در قدمی کرد و باشی

در و شریف فرشت حضرت دریافت از بخششی شکر سار گفت و سلام بر راحضرت ساند فرموده علیک و علیهم السلام و
حضرت امیر کاتب شهرو در قصه عقد امام جعیہ نیست که بکور شد و قوی هست که در راه پیدیم او را دند و عثمان بن عفان و
در مدینه با حضرت داد رساله فرموده بجز آن و ذکر او را پیدیم که در زمی رومند ساله ده و مروی است که چون خبرهای
امم حسیه ایوسپیان زیور سید بعد از شتر و ز قدر می بودی خوش طلبی و پر عارض و مستعار خود مایل نیست گفت هر کو خوش
محی و رکان نیست و لکن شنیده اصرار رسول خدا صدر ائمه علیه السلام ارجاع کرد و من بالسته داییم اما اخراج این فتن
علی هیبت فوق تکف الاعلی زوج اربعه اشهر و عذرگویی شد چون فی قوت فاتح رسید با عایشه و ام سلمه گفت مرا حل کن که
میان کافح کم شوهر گفت و گوئی میباشد هر چهار ماه نسبت باشند واقع شده باشد و گفتو کنید ایشان گفت خدا تعالی مرا فتن
می اهززاده علی کرد یکم و عقوب نمود یکم گفت مثا عیان مساحتی هر چهار میعادن گرداند و دفات امام حسیه در زمان حکومت
رساله حمل گردید و پیش از بجزت واقع شد و میباشد هر چهار ماه نیز که در عیادت و فرقه ایشان میباشد که در شام
وقات پذیره هر ویا پیش در کتب استاد او اشخاصیت پنج حدیث است از اینها تفقی علی و وحدت و انفرادی که حدیث و تحقیق رسیده
کشت میباشد و هم صدقه نیست حجی بن شعبان بن میثم شاعر مازنی اسرائیل نسبت ایرون بن عمران علی السلام از تحقیق
بنی انتسابه ادار و فروع بنت عول صفتی اول این سلام همین شاعر میان ایشان جدا ای ایشان بعد از این زدن کن میباشد از پنج
بنی ایشان شد و کشته در حرب خیریتی کرد و بعد از آنکه فتح خیریت و داد صدقه ای حضرت ایشان سیا ای بجهت خاصه خود داشت
فرمود پیغمبر ایشان این شاهد ای خیز شیره که کورش شد نشسته است که ای عیشه و ای ایشان آورده باشد فرمود که کیمی دندش ایشان خود و کیمی تله
داد صدقه چون ایشان او بیکاری خیز شیره داده که کورش شد نشسته است که ای عیشه و ای ایشان آورده باشد فرمود که کیمی دندش ایشان
دخود پیغمبر ایشان خاست و فراخی که خود پیش ایشان شد بود و برداشت و برآیشی صلی ایشان علی و آنکه ملکی
خداآنست تعالی ای خیز بجهد را بگناه دیگری میگیرد و ایشان سیگ عالم و را ایشان خاست میان آنکه آزادش کرد و او بقیه هم خود بخوب شود
و میان آنکه سلام آورد و تضررت ای ایشان بخدمتی بسیار علیهم عاقلی بیود گفت پرسوال الله تحقیق که آرزوی اسلام دارم
و تصدیق کوکر که ایم ایشان ای ایشان هر آد خوت کنی دلکشون بمنزل آنواه داعم صراحتی بودیم که ای خیز حاجتی نیست نمیباشد و غیر این که
در میان بیود وار میای رسول الله هر ایشان کفروا اسلام نخیزیگردانی والسته کشند ای رسول و می ایشان نمیز دهن از آزادی
و بحق بخوب خود پیش حضرت را نوش آمد دا اور ایشان خود را که باشد داشت آزادش گردانید و ایشان ای ایشان
و هنوز در خیره بود که خایض گشت و ای خیز پاک شد و هم تبر ای بخصول پیوست و چون ای خیز که بوج پیکر دند ای ایشان خود را
که سوار شود حضرت پایی بیارک نهاد تا صفتی قدس خود را ببران و نمود و سوار شود صفتی ادب هم کاره ایشان ای ایشان خود را در این
خود را ببران ای ایشان نهاد و سوار شد حضرت علیه السلام ای ایشان خود را ای ایشان خود را ای ایشان خود را ای ایشان

لصادر چهار نزدیک میگردید و پس از خویش را تغیر ساختند اما پسر دوستی آمدند و عالیشتر صدمی قدر
وزیر بنت جمشد و صفیه و جو پریشید هم که زنیب با چونه پیگفت نمی‌خواسته از این حادثه در الامگرد داشت که بر مانند پنهان
جو پریش گفت چندین نزدیکی داشت که تو میگوینی و می‌دانی از قومی است که زنان ایشان را از دشواری خود میگردیدند
که نوبتی پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم و سفری بود که شهر صفیه خوش شد و از راه رفت و اندیزینه اشتر زیادی بود و حضرت
با زنیب گفت شهر صفیه خوش شده و چه شوغاگشتری بودی و هیچ خدا امکنه بمنزل رسید زنیب گفت من باجن پیغمبری که
آندرانوی بقهرفت و دو ماوی ایشان را درگرفت می‌خواهد چنانچه دران مدت نیزه او را در گرفت چنان مدت
گشت که از آمدن آنحضرت مایوس شد و سرمهی که با اوی دران سحر را که بینودم پلاشم تار و زمی در خانه خود ملول شد
پویم دیدم که لازم در آمدیا احتمال است که درین قدر گفت که در عرض موت حضرت امارات مومنین پیش و می‌جست
صفیه نزدیکی گشت پارسول نعمت بخداشوند که درست پیدار مکانی هر روز که ترسن هر آنودی سامانه و چاده شیرا باشد یک
عزم کردند و آن شرط را قبول نمی‌دانی بسیار ناخوش آمدند و اطمینان کردند بخداشوند که دی و دین خویی اعاده
بنت و صرویت کرد رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم و بقیه پیغمبریه را صفتیه ایشان را شرف قرابت پیغمبریست و از ولج و کیم و آن سرور
بمنی پیده کرد عالیش را حقیقت هر آنید امکنند و ممکنند این پیغمبر که از صفیه پیغمبریست و از ولج و کیم و آن سرور
قرمو و پر انبیکوئی با ایشان که شما چگونه از من این ترا باشد و تعالی آنکه پیده نماید و عزم من هوی و شوهر من میگیرد و درین
آنکه حضرت بحق پیغمبری و فرمودا (اللهم يا حفظة و لونه عالیش را صفتیه ایشان را حضرت گفت اس سرست از ایشان
صفیه ایشان کی چنین پیش نمی‌گشت که این فرموله کیست که به همین طرز بخوبی تحقیق کنم و گفتی که اگر این کیم
و فی و اشتبه و در دریا افق ای دی هر کسی درین امور غیر این داشت چه خوبی در این کیم و فی و اشتبه و درین امور غیر این داشت
واقع شد و دلیلی و دلایلی
از انجام یک حدیث متفق علیه و باقی در ساری کتب است یا از و هر کسی که میتواند خوبی داشت ایشان را این عجیبین ایشان
بن عاهر بن عصعصه عاصه ایشان را ایشان دارد و می‌گفت عجیبین دیگر پیغمبریه و قبول آنکه از قبیل که از نبوده ناصیح میگویند
بیش دبوی و پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم از این تغییر این پیغمبر و مجموعه مشتق سرست ایشان که معنی پیکت سرست ایشان
کویند هنند و این یعنی دادا ایشان گرامی و اشتبه ایشان که در اسلام و گفت ایشان ایشان کیم عجز جمعت علی الارض همبار از پیکت کیم خواست
اور ایشان پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بخواست و دختر دیگر افضل در جهان و کنایح عیاشیں بیانی بیانی و دهندیان خیران
حدادت پدر پیغمبر و شوهر دیگر بوده عجیب شیخی و از مشترکین داشته است که خود ایشان ایشان کیم و مجموعه مشتق ایشان
جعفر ایشان پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم از صدیقی و بابشون فرش علی خوشی همچون مشهد و ایشان ایشان زواج فرزندان

گر خواهید که اسیر زینب ایکو مرد و قلاده وی باز گردانید و چنان گفتند آنچه باید سوال ایشان پیش نمود العا من در
آن داشتند و قلاده باز فرستادند و رسول حملی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابوالعا من گفت آنکه بسی دختر مارفه شده که سلام او
و گفر و میان شما حدایتی که املاحت قبول نمود و بشرط خویش وفا کرد و زینب ایکو مرد فرستاد و از اینکه ابوالعا من از تجارتی بجهة باز
پیش شد سری رسول حملی اللہ علیہ وآلہ وسلم باوری داد ابوالعا من گفتند و ما کنمی وی بدست ایل هلام افتاد و بهمینه
آور و نمای ابوالعا من خود را تجفیه بینه زنید و از زینب ایل طلبی داد و زینب ایل و نامان داد حضرت ایل پیام خصه داشتند باز
فرمودند زنگی باوی مکنی که حلیل استی هرا و را و با ایل آن شری گفت آن احسان هیکل نمیدال ویرابوی باز گردانید و اکر ایکنید کن
مال پیش شد شماست و شما اعی اید بان گفتند باید رسول ایشان پیش ایل ابوی باز میگردانید کیمی پیش بالهار اتسی دیدمی
بگرفت و هرچیز که از هر دصری پیش وی بیود باز خدا که داشتند گفتند ای گروه قدری هر چیزی که شما را پیشی بیش این مانده گفتند نی
گفتند کو ایچی بید هم که خدا کیست و محمد بنده و رسول وی است بخدا سوکن که هر ایچی چیزی مانع نشد اذانکه در دینه پیش
او سملان شوس ای خوف آنکه شما گمان بید که من میخواهم کم که ای شما را پیش همیزیں ای زکه بیرون آمد و خود را بدل ایست پیغمبری کی ای
علیه کله و سلم بسلاست سانید آنکه زینب ایهان نکاح اول ابوی باز گردانید و بروایتی آنکه بتجددید نکاح کرد نقلست
که زینب ایل ابوالعا من بسیاری امامه نامه نمود پس قریب بیکدلوغ رسید و بود کل از دنیا رفت و آمامه را حضرت شد
پیدا شد چنانکه پیشوت پیشتر که تویی نهاد میگوارد و آمامه را بر دش خود لشاند و بود چون برکوع رفتی بزرگین نهاد شد
و چون سرانجام خود بروایتی میباشد پس پیدا شدند و علی ای بیطالث بعد از وفات فاطمه زهراء صنی اللہ عنها بمحب
و محبت و امداد ایچو است و قات زینب در زمان حیات حضرت در سال ششم از هجرت واقع شده و سوده بنت مود و آمامه سلطنه
و امام عطیه و دانصار پیغمبر ایشان و اندوچجت پیش که پیغمبری اللہ علیه وآلہ وسلم ایشان فرمودند باید پیش از این گفتند
بار بشوی دش باب سرور پار آخر بگف کافور بشوی دش و ایشان اکنید بطریق داشت و بموضع دضیوی وی و چون اینکل
قارنخ شوید صراحت کنید چون فارغ شدند اعلامش کردند لگان و بخود را داد که این اشعار وی سازید و لبید از ایشان
و نهاد دفع کردند و حضرت در قبر و در آمد رضی اللہ عنہم او و مرتیه ولادت و در جامیعت در سال هی و ششم از واقعه فیل و پیش
انظهون بجوت و حضرت را باعیتیه بن ای ایمکان بسته بود و در اینی آنکه در جهه عیته ایم کاشوم بوده و شهر ایست و پیش از اینکه عیته
باوی زنگ ای دستور که ثبت در شان ای پیش از زل شد با پسر خود گفت من از تو بیزارم اگر دختر محمد اطلاق نمیری و در وایتی آنکه
چون محمد حملی اللہ علیه وآلہ وسلم میحوش شد و قریش باوی معاادات کردند با ابوالعا من عیته گفتند که شما دل فحیر از دختران
محمد فارغ ساخته اید که خاطر مارای خواهید دختران پیر اطلاق دیدند تا ایشان بچیز و یکی نتوانند پرداخت و هر دختر که شما
میخواهید باید شما خواهید کردیم کو ای دختر محمد مفارقت نمیکنند و دوست نمیدارید که عیون
او صراحتی زدن از قریش بیود که اعیتیه بن ای ایمکان گفتند که دختر محمد مفارقت نمیکنند ای ایمکان همچو ای ایمکان قریش چنان

کردند و دنالا عتیبه بر فنا قلت سبکم تجارت بجانب شام میرفت و گفت نزد محجر و مه او را در شان آلماد این دار سکم پس خود را حضرت آمد و گفت یا محمد بهو می‌پفر الـذئـی و فی قـشـلـخـانـ تـکـابـ قـوـمـیـنـ کـوـاـفـیـ وـکـنـیـنـ بـیـ اوـبـیـ کـرـدـهـ آـبـ اـنـ بـجـانـ بـاـنـ شـعـرـ اـنـدـاخـتـ و گفت رقیه بطلانی دادم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده اللهم سلط علیک کلی من کتابک ابطال و مجلب حاضر و باعثیه گفت نمیدانم که چه حضرت فرعون تیر که چه لذت و گفته عتیبه نزد ابوالاسفیه و قصه باز رانمی پس متوجه شام شدند و در آه بمنزلی نزول کردند که آنرا ندقا می‌گفتند و در آن نزدیکی دیری بی ابو راهی که در آن می‌سکنی و هشت بائیان گفت و اتفت باشید که آن نزول ما و ای سیاع است ابوالاسفیه با این فاعل گفت هشی رایارسی دهید که می‌پرسم که دعا یعنی تجوید حق پس من شب با شیرکند پس بارگاه خود را جمع کردند و برآختیبه و ببالا رایارسی خواب است که درند و برگردند که بمنزه نهودند آین چه حفظ و حافظ است بچی آورند و لکن خوش خداوند بکراه ایشان نبود تیجه نداند آثارسی سه بی عنایات حق و خاصمان حق پاگر کتاب شد رسماً هستش و سق بحق تعالیٰ خواست ایشان مستول ساخت شیری بساید و یکی که امی بسید و تحریف بهیچ که اینم برسانند ایگاه از زیر مردم حست کرد و خود را بپاره ایسرا گرفت و یکی خسروی بست عتیبه نزد شکمش پاره پاره ساخت عتیبه پیدا شد و گفت شیره اگشت در حال هم و بعده پیوست که حضرت رقیه را بعد از آن بعثتان بن عفان در خداوند و ایشان بجانب جشن سهرت کردند در هر دو بیکرت و حضرت رشان بیان نهادن اول هن بر احوال اللہ بعد لوط و در سهرت اولی رقیه حمله بود و حمل و سقط اش کویند بعد از آن رقیه ماز عثمان رهیسی شد و عین الله نامش کردند و در آن سلام ویرا باید اللہ کمی ساخته و آن پسرو ساله شد و غریب و منقار جنپیم او ز دو بگان سبب ذات یافت و بعد از آن پیکر ویرا فرزند شد وفات رقیه در سال ده از سهرت اتفاق شد و قیمی که حضرت بخزو و که بدر رفت بود و آن علی هر دویست که گفت پیون قریه وفات باقی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده و ملک عثمان بن عطیون نهان بگشته عصر خدا آمد و تاز بائیشان از امیر و کچ امیریکه پیدا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دست عمر را گرفت و گفت بگز ایشان اما بگشته ایگاه فرموده که کنید ولکن از تبعیق شیطان یعنی نوحگی ای صدر باشید که هر چیز دل و پشم است اثر سهرت حق است و هر چیز از دست فیض بآن است از شیطان است و فاطمه زیر اهلیه عتیبه بسلفها احیثه عثمان بن عطیون نهان بگشته عصر خدا آمد و تاز بائیشان از امیر و کچ امیریکه پیدا رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود را شک از حشیم او پاک میکرد تندیسه ایچ لجحت سیده و شهربنت یا فشازان اکثر روات که حضرت در وقت وفات رقیه حاضر بوده چنانچه سارقا گذشت پس غائب ظن ازست که قصه که هر دویی گشته از آن عباس در وفات زینب یا ام کلثوم بوده و همان ای از روات و هم کرد و رقیه نیداشت باشد اگر در شان رقیه بیشوت پیوند دوییم که احتمال دارد که بعد از قد و صراز غزوه بدل آن سور پسر قبر رقیه آمده و امویه دکوره واقع شد و باشد و اللہ اعلم سوم ام کلثوم نام وی آمره بوده و پراویل باعثیه بن ایی بیهی ادر عتیبه شکل ایچ کردند و بعد از نزول بنت ابوالاسفیه کنیز تحریص کرد و برقرار قلت از ام کلثوم رسی عتیبه پیش از دخول شهر پای طلاقی داد و بعده از وفات رقیه در سال هم حضرت ویرا عثمان داد و ممکن باخته ایه بود و افریز شد

و مروی است که حضرت پیر خانه علی و فاطمه آمی و بایستادی و فرمودی السلام علیکم اهل بیت ائمما تیریدان شد پسند هر ب
عندهم از جمله اهل بیت و پیغمبر که قدر طهیر امیر المؤمنین حسن بن علی رضی اللہ عنہا کو کید ویدم او را خود را فاطمه که در شب
محمد در حرب سیحه نخانه خوازمیگزرا و قاتل میگشیدم که موئین و موئین دو منات را بسیار دعا می خیزد و مرض
خود را که سیح دعا کرد و گفت امی ما در دریان پیگوئند است که برای افسن خود سیح دعا کردی فرمودی اپرک من الجار شمر الدار
آن قلمص است که خنده داشته باشد و در آن روز که از دنیا خواسته است رفت علی مرتفعی همچوی از خانه سیروان فتنه بود و بایمی
که آن را در میگیری صلی اللہ علیه و آله و سلم و گفت اب بزرگ من آمده کن هال کشم سالمی گوید چنان که دم غسلی بخایت نیکوچی آور و
انگاه چاچی ای پاک خود را طلبی و پیوشید و گفت بالبتوی زاده عیان خانه پیشتر زیدم و برآخوار وی بقیه کرد و دسته است
در زیر و می خود در آورد که فرمود و گفت ای علی این علامه هیر و هر عسل نمود باید که بچشم برینه شزاده این
بلطفت و روح پاک شیخ کردند چون علی آمد وید که بازی میگنیم رسید که چشمی و گینیت واقعه با او گفت و صیحت او را بجا
آورد و بهان شمش روشن است آن قصده ای این طریقہ محمد بن سعد کاتب واقعه سی در طبقات خویش آور کرد و در کتاب
کشف الغمہ از مستند امام احمد بن حنبل تقلیل کرد و همانکه عقیقی خلاف افیمت اگر بحث است سید از مخصوصات فاطمه باید روشن است
لکن مشهور است که چون قات مافت بپوچیت صیحت او اسما رشت چیزی اور انخل ایاد و حسن و سُن ای پر کے اوی میگیرند
و شیر خیزید و برخوت او را زد کو اینگریزیت نقل است که علی مرتفعی که مام اش در چه در آمد و گفت پاپت رسول اللہ علی
خود را بعد از انجمن خضرت بوتسکین میدادم تبیان تو که کلیین هم قبر مقامت است و می یعنی پسیار نمود و این و پیش از شاد
فرمود اشعار کل جنم از علی خلیلین فرقه با وکل الله خی خیز الفرق قلیل خوان فرقه ای فاطمه بعد احمد و پلیل علی ای
لاید و هم قلیل پادشاه فاطمه در شب شنبه سوم اه رمضا واقعه شد و بعد از پیغمبری صلی اللہ علیه و آله و سلم شمش لاه و بجهة
بسیه باه و بقول حمل وزن و بقولی بیست و نه و بقولی هی و پنج و بقولی بیست و پهار و زو قول علی صحبت و عمر شرفی
بیت و هشت سال پوده و در لقیع و در شب مدغون کشت خواز پرسی علی و بقولی عباس گزار و گویند روز دیگر ایوب کرد
و عمر فاروق و سار اشراف صحابه رضی اللہ عنہم اعلی کرم ایش و چه معاشره میگردند که چون مادر اخیر کردی تا شف خواز پرسی
و پیغمبیری ای عذر گفت بنا بر و صیحت پیشین که هم و گویند چون حضرت شد علی را طلبی و گفت بخواهیم کیک و صیحت کنیه با تو
اگر بجای خواهی آور و بگویم لا ابیگری و صیحت کشم ادمی بجایی آر و علی گفت قبول کرد هم که هر چیز کوئی چنان که گفت
چون زن زیبار و صراحت فن کنیتی ای پشم ای خرم بجنایه من نه اقتصر ویات و می در کتب متند او لیه شرده حدیث است
از اینکه کیک حدیث متفق علیه و تتمه در سار کتب مروی است

دیوان
میرزا
بابر

فصل سیم و پیان فضائل آنسر و صلی اللہ علیه و آله و سلم و تعبدا و معجزه است ا و

بکفار بجنود ملائکه و این هر شیوه کوچ کیل زیغمیران نبوده فضیلت سیزده قسم آنکه در ارجحت عالمیان گردانیده چنانکه فرمود
و مادر سکن کات الارجحه لالعالمین و رحمت پروردون آنحضرت هم در حال حیات دی و حمدمصال ممات تحقیق است چه ثبوت
پیوسته که آن سرو فرموده چیزی خیز کار و مهارت خیز کلم و فرموده آن فرط کلم حلی چوض و در صدیث و گرفته باشد چون آن دادی یعنی پیش است
با امتی حضرتی خواه بُنی آن رحمت را پیرش از ایشان ازین عالم پرسید و بعضی از علماء رأی فریز حضرت لالعالمین آنقدر اندیشی چون ایشان
و تعلیم جمیع انسان رحمت اللهم من يهدیه لی رحمت اللہ تعالیٰ بالامان من القتل او رحمت کما فرمان خیر العذاب و گویند پیغمبر حضرت
این ریت آور پیغمبر حضرتی الله علیہ الرحمه و آن سلام از دی پرسید که ازین رحمت چیز نصیب نتو رسیده گفت آری ای عیشه من از
عاقبت خود رسان بودم و چون آیت ذی قوی و عجده فی العرش مکنیں بظایع عتم آینه تو می آور ده این شئونه حضرت
صرادرین آیت شنگاه فرضیه فضیلت حکم آنکه در زمان بعثت اوشیاطین از اسلام پیش بیان که ممنوع شده
قبل ازان ممنوع نبوده فرضیلت پاژد و هم آنکه اسرافیل گاه گاه برد وی نازل بیشد و او بسیار چیزی برخیزی که نازل
نشده و در اخبار دار و شدید که اسرافیل بین فرود آمد و جبریل مرطوف راست و میکاسیل بر جانب ایساد وی بود
اسرافیل هر اچیز ساخت میان آنکه با دشایی پاکه باشد و پیغمبری باشند و چشمی اشکم از خپل ازان کرد و هم که شد و پیغمبر باشکم و در پیمان
دو پیغمبر اسرافیل به که اشار ایدیم فرضیلت شافع و هم آنکه حق تعالی و لر کتاب خویش چون ذکر تو بیه و خفران انبیاء
فرضیله ذکر زلته و چیزی که لائق حال ایشان نبوده و ایشان ماقع شده هم نموده در قصده آدم گفتة و سخنه آدم را بگوئی
شکم اچتبه و ریبها فیحابه علیه فیکه سی و در شان نوع فرموده خلاصه این کیم علیم علی احی احخطک آن گلگون من
ایلی لیکن و در قصده یوس کفته و دالنگون از ذهاب مخاطب و فکر این کیم علیه فنادی فی لظیمات آن الار الار
آنکه بسیار کم این کیم که من بالظالمین ۵۰ فاسجه کیا که و بجهشان و هم اعتر و در قصده آدم و فرموده باد او و اما جعلناک خلیفه
فی الارض فا کلکم مکن ای ایس بالحق و لا عتیج الومی و فیضک عن سبیل اللہ الار و در قصده موسی گفته تو کراه مخصوصی
و عقده علیه طائل بده این عکس ایشان طایعه عد و مرضی میشین ۵۰ قال ربت اخیر شیخ فخر رامقده مددشت و بحد
علیه آنکه سلام فرموده ای ایشان ایک حقیقتی ای علیک فریک ای علیک ای علیک فرموده ای ایشان ای علیک و مادر
از آن ذکر خفران ذنوی گذشت و آینه دکر و ذوبت استور و ایشان فرضیلت بیقدح هم آنکه هر چه اینی ایی ایی ایی
سوال عطا فرموده ویرانی سوال ای زنی و ایشان ای علیه السلام گفت و لاشخنی ای علیه سلام چون و در شان او و ایشان او
میفرماید که علام خرمی ای الله النبی و ای ایشان ای علیه السلام گفت ای شریح ای علیه السلام گفت
آنکه شریح ایک صیدلگ فرضیلت بیش و هم آنکه ذکر ای ایشان گردانید و در شان او گفت و در فتنا ایک و گرگ تلمیذا و تفسیر
ایت گفت اندیشی برفع ذکر ایشان که هر چیز خدا میتعال را یاد کنند و ویرانی ایشان مانند کله ایچان که کلمات غدان و تجیات وغیره
آن فرضیلت نوز و هم آنکه زوجات مطررات ایحضرت بپرای عظیم دی مادر میشان گردانید و در جویی غلطی یعنی

صلح بسید نصر و می گفت خوبی و دیگر سایر گوئی خوب است اگر تبریز را اخراج نکنی سطح گفت آدمی می دانم که در خواب
ریشه دارد چنانچه خوب است من ظلیق قوت باشد اینها همان فراتر از مجموعه این دو فرمایی سیاه از زندگی با
از قطعه ای بیرون آمد پس آن را تیش بزین تواند اینها همان فراتر از هر چیز را که از خود آن کار کرده باشد باشد گفت
درست گفتی خواب من این لو دا کنون تعییر شد بیان کن سطح گفت احلف بین این دو میان هن حضش شیخ طاووس داشت که
من دین این ایشان را خوش بینی سوگند خود را می خواهیم داشت و کار نماید که در میان دوستان مدینه یا همین است که در خود فرق
ایند بزین شما ایل جب شد مالک بین گرفتند از آنجا که این است آنجا که خوش بودت و آن دو موضع هست بر دو جانب داشت
پس از این روز بسیار بارگول و محروم گشت و پرسید که این امر گرفته دنیان دولت من این بظاهر خوب است آمد پس بعد از این
سطح گفت بعد از عهد تو شفعت سال یا هفتاد سال واقع خواهد شد لهر گفت سلطنت من در میان ایل جب شد اینها
گفت لی هفتاد و چند سال حکومت کنند بعده از این سیف بن ذی یزن از عده خروج کرد و هرچه بخشی از درین مکان
نهر گفت ملک در این ایل و باقی امدادی این سطح گفت فی باکره منقطع شود گفت ملک اشتباه و بتاند سطح گفت بخی نکر بر زیبی
من اعلی این بیهوده بیهوده با او آیه از خداوند پر زل نظر بسید که این بیهوده باز نکرد اصم قوه خواه بدو خواب اهل از فرنگان
 غالب بن فخر بن مالک بن النصر را که و در قوه اسلام بجا نداشت از اخ ده هر چند گفت این دنیا را آخری خواه بدو گفت کاری خوب
که جمع کنند شاد و نمیتوانند در این و زاده یعنی آخرین میان ایل جمیع دنیا زیر سعادت و فلاح را این دشمنان بدست گردند
لهر گفت یا کارن سخن که بگویی امدادی واقع است سطح گفت آدمی و شفعت و شخص و اتفاقیان اینها ایلکه به بخی بینی سوک
پرسخی این شب بسیاری که درین غروب که افق ظاهرا مشود در برشامی اینچه که اینچه با تو گفته هست و صدق هست البتا واقع
شود این شیخ بسیار خواب پادشاه را بسیار نسبت نمود و گفت بعد از میتواند سیف ذی یزن را سوی میتواند
محبت و عدل و ملک پر و در قوه اور قرار گیرد تا در وسائل بادشاوه گفته و در پیش از این است شیخ گفت یا هم چیزی فی
الولاۃ و بجمع الناس لیستقات و اما اخبار بجز از ظهیر آنقدر متعدد و واقع شده می کی قصده ایل عاصم است که گفت درین ایل
رجیب بسیر فتحم رشام که همچنان بخی چیزی از خواست که اینه ایل و زکر دامور آینده معلوم ننمی شد با هتاب بی پیشتر خود
خواب پیشنهاد شد از راه بیرون رفتند چون بسیار شده می خود را درین بیان میگردیدم و در خود بسیر بسیم این شیخند از وظیر خود
بسیار آن شهر را دان شدم که بجهیزی شا بهت بآدمی نهاده بخود را بیان کی شد که میگفت و باکیم گرای از اینه
و سرخی را نمیتوی بر اندام من بی خاست و شترم باستاد و بسیر زید خود را از شتر جیند اختم آنجا و علاوه از ظاهر قلایی پیشنهاد
با از پیشنهاد گفته سیاوه بجهیزی رسید این قوم پس چهار نفر از ایشان بین این ظاهر شدند و سیاوه کردند و پیشنهاد شدند نظر
کرده صورت ایشان بخلافت زشت و همیب بود کی بین گفت از گنجائی گفتم از قبیله بخسان بشامی بسیر فتحم که از
کاهن آنجا چیزی از اخبار آینده معلوم ننمی قایل از شما اخذ نمیکند و من بجنی احوال را تکمیل آن کسی که مقصد موصل

گزند و از حقیقت شکننده آن هر اخبار دارد که دنیوی اشارت نمایی کردند و گفتن بداناره پسندی پس و با او آور و هم و قصو خود را ازو
سؤال کردند گفت در اینجا چون گفته شد خوانند که شتره باشی اما مر گرفت آرسی امی ابوقاوه را شادگرد داشم و چشم است ارشدن کنم فخر باشی برای
فراتر علی بدل که در صحنه شکن میان نهادند و سوگند یا دیگر کنم معتمد سازند پسیاپان خرابی آب پیاران ریزان زنی بدل شتره
سریع السیر نیز پر کیم عیا زار پاند بسوی گرامی ترین دلیران و فاکشنگان بجهدی که بختی ناصحان و اصران باشد
و هر آنکه که فرد آید از آسمان کلامی که هر صدر اینکوئی فرماید و در راه راست نماید و حمل رانقیا درین پیشی گروان کشان بمحض
وافسانه کوئی را خوش سازد و آسی ابوقاوه بر سینکن خدا و نمای تعالی بغضیب آورده است مد اوست هر صدر فسق و ظلم
و میاندست ایشان پر یکدیگر و نزدیکیست که بخواهید و بر انگیزه ایند شکنندگان کا سره و قیاص در ابوقاوه گردد گفته ایشان
کس که اور اخوانش با او شاهی باشد گفت کلامی شرافت کر کیم و افت مواطا را الکاف من بنی اسرائیل عهد مناف نفت
لبیش علیم کرد همچوی توایی که او صافش نیز گویی گفت آرسی در استاد و شکل و شکل ای خبر را بیان کرد و از خاتمه
نوش نشان داد و گفت کامی باشد و دین خیفت آسان درین آرزوی خود گرسی کوچه و میان او که زیستی داشت پاید و این همکاری باز تو
میگویند ای ابوقاوه گوش هم لازم نداشکه کرام شنیده و این گفته و هنوز است و پاپن صدر پارشند و از ظلم من فراسی شد و شبیه میان
مشعل بو دهم و صباح پر سر راه آدمم و از همانجا بازگشتم و آژدهانه امانت حصل که که دلیل پیش و جودا خضرت یکی آنکه از عجل طلب
هر دوست گرفت و قدری در جمی در خواب بودم و آنکه هولناک دیگر از خواهش را بهم ترسان و نزد کاهش قدریش فرمودون
اظهارش بمن اغتاب و فرمت خیر پرسید که چه بوده است رسیده میانه تغیر الحال آمد و آیا کمر عزیزی باور پسیده گفته در اقدار دید
که در ختنی نوری از حمله هن بیرون آمد صراور برآسمان و غصان فروع دی تمام شرف و مغربه از خود گزینه دادی اور
بوده بقدر پایه زور آفتاب و خوب بجهنم سجدیده آن بسیک در نمود و ساعتی نیز نور بزرگی آن در خدمت زیاد و میشند و گردید
از قدریش را بیده کرد سرتی در شاخهای آن از ده پیوند و قدر دیگر بجهنم از قدریش میخواستند که آنرا قطع کند و بچون نزدیک
میگردند بخواهند من هرگز خوب و سی تر و خوشبوی تراز و نمیده و اصر ایشان را منع بسید و چشم ایشان را میکند و ایشان ادیم
کردست در این و ده آند بیدار شد صدر ترسان عجب المطلب گوید و می کاهشند ادید که متغیر شد پس گفت اگر این خواب بسیکی
از راست باشد تعیین این آنست که از حمله اذان اوز فیگریم و گفتم ازین نور که بالغیب خواهد بود این جوان گفت این
و من عادی از دندفعه رویست که هر دن هر ره چمنی گفت درایام جاہیت بقصدهن پارت بیت الله از قبیله رجمندیه باشی
از قوم خویش بیرون آمد هم و چون بسیک در پیشی در واقعه دیده هم که از گفت انتشار نظری و سطع غصه ای از پیش
میگشت پیشانکه کوه هیتل بند شدندی آن مینمودند از این نور و از شخنه شنیده هم که گفت انتشار نظری و سطع غصه ای از پیش
خاکهم اانبیا را تکه اه آن نور افماری و خوشیده فی کرد که قصو جیره و مداریون ببیده صدرمان نور گویند و میگفت ظهر اسلام

وکسرت الاصل امر و صفات لار حاهم بیدار شد هم ترسان و پایپار ان خود گفت تم اهر حی خوبی هم بیان فریش باقی اقع خواهش
وایشان هر از داقعه خود خبردار گردانی می چیزون بدلاد خوشیش مراجعت کرد یکم بعد از چند ثانی خبر بدار سد که مردی بیدار شده که کافرا
احمد میگویند و دلخواهی نجات بیکن پدر من سادان پیچانه بجهنم بایجا و بت راشکستم تپس ساختگی خود کرد هم و جلاعت
حضرت شاه فتح و آن خواب خود را بر وسی عرض کرد هم فرمود من پیغمبر میرسل ام تمام عبادتی خواستم ایشان را باسلام و میرف را کیم
بحقن دهار و صلوات امام و پیرستی دن خداوند تعالی و پیرک اصنام هرگز کرد دعوی هر الجاجت کن هر او را است بیشتر هرگز
که بحیان ورز و آتش وزخ خای اوست ایمان که راسی عکروین همه تا حق تعالی ترا این گردانه اند هم هول چشم هم پس کفمه شدن
الله الا الله و اشتهه ائمہ محمد رسول الله ایمان آور و هم بپرچار ایمان آور و که از عدالت هر اجر بایک اوعیت بعد الدکا کوک
بر پیشگاز اقوام بعده ایمان میتی چند که در چین شنیدن خبر آنحضرت گفت به پدر هم و میرف را عرض کرد هم و آن بیان میعیش
شیوه است بآن اللہ حق و اینی هدایت الاحیا را اول تاریک بد و شیرت عیسی مساقی الازار در پر ایه ایه بایک اوعیت بعد الدکا کوک
لا محظی خیر انسان افساد والد را پرسوی ملکیک لانس فوت الیکی که پیغمبر پیش فتنه اند که از این بجهنم و گراید خاکه
محضو عیش کرد این زندگانی حقایق گفت این مصطفی را صلی اللہ علیه و آلم و سلم عجزت هم بغير ایک داده اند هم در ورز و آن پیشگز
آن خود را کشته کر این غریب نیزه ایل حقایق گفت این مصطفی را صلی اللہ علیه و آلم و سلم سندگی را فران کردند باید و
آب و آن گشته و این ایل مفعه است در معجزه و چنانچه مروی گشت که عکره بن الی چهل ایمان فی خوشنی هم فرمود و گفت معجزه
بمن خنایی ایمان آرضم و در پر ایه رسول صلی اللہ علیه و آلم و سلم فرمد منی آب بود که بگردان سندگی پیشگزه بیود هم فرمود بپر و پیش و
آن سندگ و بگویی محمد زنیم خواند عکره درست و سندگ این خواند سندگ در حرکت آمد و پر و آب پارک شد و آمد و مقابله سوی صلی
الله علیه و آلم و سلم بایستاد و معلو هم است که رفت و سندگ بر آب بیسیت از رفتگن چوی بر و آب و آک آتش سان خوار بکار رفته
علیه السلام کردند که در وسی ایه ایه ایه تو ایه است که در محمد مصطفی صلی اللہ علیه و آلم و سلم این هر تپه که ایست کردند که در وسی که
دست آنحضرت بآن رسید و پوی آتش دران تا شیر نگر و چنانچه آورده اند که ایشان بآن بایک ضیافتی کرد و بود و بعد از طعام
خاد هم را بفرمود تا مشپلی و سنج بیار و در توزیکه آتش برافر و خسته بودند بیندیخت و بیو ایان بیرون آور و داشت ایشان
بیسچ نوع تا شیر نکرد و بود جزو این که آنرا از پر که سنج پک متفقی ساخته بود و هم ویست که فرد ایه قیامت آتش وزخ را خطاب کند
که فرد ایه نیزه ایل میگرداند و هرگز که دیگر نیزه ایل میگرداند و هرگز کسی که دیگر نیزه ایل میگرداند و هرگز کسی که دیگر نیزه ایل
سندگ که ایست کرد پیغمبر پارا صلی اللہ علیه و آلم و سلم و آن شدند آب از آنگشتستان وسی ایه ایه داشتند و چه بجهت
پیوسته از بجد ایشان هم سعد و چاپن عباد اللہ ایصالی رضی ایه عذت که در خروج که خدیمه شر و هم از ایشان کو می آیی شکست
بنزد پیغمبر صلی اللہ علیه و آلم و سلم اور دن فرمود بپیشگز کسی آب بایه بیار ایان طلب کردند و هم ویست ایه آب بپیشگز
او روز مدظفری ملکیه بیان آب ایه ایه بیار که خود ایه ایه بیار

نیز برشم پنجه که از حیثیت پوچش شد اینکه فرموده تھی علیٰ اعلیٰ طیبین امیر کے معاشر کے میان میں کوئی بلایا نہ فرمود گیا این نتیجہ کو دعویٰ کر دیا گی
پس ایک بیشتر نہ دو و خبر ساخته آئی چاہر پر سیدنا کو دران روز شما پنځی کس پوچھ فرمود ہزاں روزانہ دس بیوی کیمکو اگر صد برخورد
کی بود کیمکا ایستادیکر دالت او مقرر ہست کر روان شدن آپ را گوشہ دیا پوسٹ اجوبہ ہست اور روان شدن آپ را گوشہ دیا
صلح نامیلہ السلامین ججز کو دست کر دنکار از صخرہ صحنہ اور حاشیہ پر ورن اور پیغمبر مسلمانین ججزہ از زمانی داشت کر دعا کردان
کوہان ناقہ دخت خرمائی برسست فی الحال پار آور شد و حاضران ازان شعرہ تناول کر دندپر ہر کس از رائشان کی ایمان و دلخیل
خدا ہتھوں و در طلبان خلد و در ہاں عی بغاوت شیون آمد و ہر کم مقرر پوچھ کہ کافر ہو در دہن اونک میشد و دیگر انکہ ناقہ صالح
با صالح سخن گرد و شتر پیغمبر با صلح اللہ علیہ و آله و سلمہ کریم اور سخن آمدہ از انجملی انکہ ساخیار فار و شد که حضرت در فرقی یہ
میفرمود کا دشتری نزدیک می ہفت و گفت پار رسول اللہ صاحب من مرادی کیا فرمود پیغمبر شد صاحبون نیز خواہ کہ کافر ای
کند یعنی پیاوہ بتو در کار و ده اصر کہ غمرازوی خلاص کنی رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلمہ کس پیش صاحبان نے فرماد کہ شتر لامین
نیز نکرو مشت والد بمحضرت بخشید و احضرت آنسہ را سرگزار نہ شست و اگر سلیمان را با دستختر کر و نہ بمنابع کر کہ یکماہرہ اہ بامداد
و کیمہ پرداز شبا بگاه نجحت اور امیسیر و حیا نکل عقد کیا شہر و داد اچھا شہر احضرت را با پیاسی چون براوی از زاغی داشت کو در عرضی
از شب و راز ہفت آسمان گذرا نید و باز آور دو فاگر عیسیٰ را علیہ السلام آجیا سی موتی و ابراہی اکمر و ابرص عطا فرمود پیغمبر ای
پیغمبر با صلح اللہ علیہ و آله و سلمہ نے خالص مخصوص نہ کر دنکار کیا اور گفت لانا کل منی غافی مسوم و فرمود ہست کہ معاذین غفرانی خواست
لیو دو بانین و می گفت کہ می بھی پر پیلوی خود دار دنی را لزومی کیا اہست آمد و گفت زفات نیکی نہ خواہ پیش و طبیعی خاتون
لیعنی پیغمبر صادق آمد و صورت حال اینہر و حضرت بعض رسانید فرمود قماہلوی خود را پہنچ ساخت حضرت چوی شیخ
در بانی چوہد آن محل ای امسیح فرمود فی الحال بصل نہ دنکار شد و گویند ذی بیت در رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلمہ آمد و عکر دن
و متفکار سی فرمیز کم ہو یہ آور دو بانی و خسری بود کہ نایسان ایکہ شد و بیوی التماس بیانی ای اکر و حضرت پرسٹ بیار ک
بیشمان ویر ای امسیح فرمود در زمان نہ نہ شد و ازین نوع عجج ہو سیار ازان ای ای مرفعت قلع شد و چنانکہ بیانیں و طبیعی تعداد می ہبت
و می بخطویم خواہ شد و بعضاً از علیٰ آور ده اندکہ ہزا رم ججزہ و بعضاً لغتہ اندکہ ہزا رم ججزہ و ازان ای حضرت بظہر ہو آمد و در کنیب
بیکار ای اس ججزات دعایات ثبوت و ختن فایع سنن والا دت و لعنت و ہجرت و تحریر پوست و اکنون بعض دیگر از ججزات
و اضیافت ای ای مسلمات علیٰ فضلی حصلواہ و اکمال ای تھیات مذکور خواہ شد انشاء اللہ تعالیٰ عجمہ اول کے عظی
ججزات است قرآن ہست چون برخلاف نہ علیٰ علیہ السلام سحر غالب پوچھ ہو آور دلیل پڑھان کی جنس بوقت شرکت
شدن در یادخون کشان ای ای قبطیان ای ای انقلاب عصا بجیہ وغیرہ ای چون برخلاف نہ علیٰ علیہ السلام طبعی ای پوچھ
ججزہ و می ای شرکت جنس بوقتی علیٰ علیہ السلام سحر غالب پوچھ ہو آور دلیل پڑھان کی جنس بوقت شرکت
عیلانیت و ای شرکت ای کیپ پدیده از نظر و نشر غالب بود کہ ای بیشان ای اور در زمان نہ علیٰ علیہ السلام طبعی ای پوچھ

بوزاری آغاز کرد چنانچه فرزند پاپد و مادر کنده خفته فرموده چشمگاه است داری از قدر خود شتر گرفت بایصله رشید پیش از که
تمام خفته کنند خواب سیکلت دهنند میزستند که خداوند تعالی ایشان را زد پسکه در آن شرور آنقدر میگردید که این طبله را باز ایان مردمی فرماد
محجزه و دیگر آنکه در ویست که آنها از گرمه یکی که نیز خیثت داشت و بیرفت تا آنها در حرم درآمد و با پیشاد و در گرگ
میگردید که نیز خیثت داشت و گرگ نخواج خرم الپستانه بود ایوسیمان بن حرب و خبر خبرین توفی آن حال را مشاهده نموده تعجب کردند
که کنگره نیز خیثت داشت این خروحال آنکه امرشد احمد و ایوسیمان ایجت سنت نیز که محمد شهار ایتو حیدر ایمان میخوتند میگردند و شر
و پیر ایجا بهت نیکند و یا اور نیزه ایزید و بیکن ایسوگند که ایسیح خشی ایشل محمد نمیدیده و کیچ گوشی ایشل و صوف ایشندیه ایزید ایجا
و محجزه نیز ایشیه باده ایشیت و از آن ایشیت خسندان خنوارست را پیکن که ایشل محمد نمیدیده و اسلام در یا فتح
محجزه و دیگر آنکه سیم بین زید رضه را دایست کند که رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم که در ایوی با یو بیکر صدقه علی و خیر فاردو
و خشمان لذن خفان ایزیت ایتی علی و طلبه و زیپر نیز رضی ایشل عینهم بودند خرا در حرکت و لازمه در آنحضرت فرمودان شوک خا
و سیم تپیکه بر تو فیت که پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی معجزه نیز دیگر آنکه ایزو در خفاری رضه را دایست کند که رسول
محمد ایشل علیه و آله و سلم در موضعی که شمشه نیزه بودی ایو بیکر خود و خیر خود و خشمان ریزه ملاز هم آن شر بودند حضرت هفت سنگرین و از
تیزین پر و اشت و در کنگره میباشد که خود را آورد و آن شکننند که ایزیه گفتند چنان که از اینجا بگوش من میزید پر مشالی و از زنده
خشمان ایشکاه آنها را از گفت خود و پیزین نهاد ساکن شد بعد از این پر و اشت و در کنگره ایو بیکر خود را آورد و بجان نهاد
ایسیح گفتند و در کنگره خیر خشمان رضه در گرد سیم گفتند و ایو بیکر سیمی که از ایکار علی ایشیه بیت و در تجید خویش
آورد و که علی ایشیه را ایحضرت بود و در کنگره ایور آورد و سیم گفتند باین طریق پیغمبری ایان اللہ و الحمد لله رب الیوق فرموده
سردار بیور بر داشت و در کنگره خود و در آور دیگر سیم گفتند که چه شد ایشیه ایکار در کنگره ایشان میسیح بود
و در کنگره ایشان ساکن ایشیه ایو زور تو میخواهی که با خلفای ایشان مساوی باشی محجزه و دیگر که پیغمبر
بن ایحصیه بیت را دایست کند که ایزیه آمد بیزه در رسول صلی اللہ علیه و آله و سلم و اشت پیار رسول اللہ من مسلمان آمده ایم جو
بین نیاسی تایقین هم زیادت گرد فرموده بیزه میخواهی ایزیه ایشیه ایشان را بخوان فرموده بود اور
از زبان من بخوان ایزیه بیزه آن را دخت رفت و گفت رسما ایشان را بخوانند و خنوت او را ایجا بهت کنند آن دخت
میل بیک جانب کرد و عروق خود را از زین پر کنند میل جانب دیگر کرد و خروق خود را از زین پر کنند و پر فقار آمد بیزه
حضرت رسید و گفت اسلام علیک پیار رسول اللہ ایشان ایشیه ایشیه ایشیه ایشان را اعتر کرد
ایم بذنبت خود پذگشت محجزه و دیگر آنکه این عیسی همی ایشل عینه را دایست کن که صدمی بیزه در رسول صلی اللہ علیه و آله و سلم
ایم گفت بچه خیر دا نکم که تو پیغمبری حضرت فرمود اگر این شاخ خوار ایشان خل بخواهیم و بیا پیدا کو ایسی میدمی برسالت من
گفت آری پیس آنحضرت آن شاخ را بخواهد ما بزریم افکار و بر می جست تا بخود و دی پیس آنکه فرمود باز که بگران خود

